

طوفان در بام جهان: فاجعه اورست ۱۹۹۶

داستانی از بلندپروازی، محاسبه اشتباه، و طبیعت بی رحم کوهستان.

در ۱۰ و ۱۱ مه ۱۹۹۶، هشت کوهنورد در یک طوفان مرگبار در حین فرود از قله اورست جان خود را از دست دادند. این رویداد، که در آن زمان مرگبارترین فصل در تاریخ اورست بود، پرسش‌های عمیقی را در مورد تجاری‌سازی کوهنوردی و محدودیت‌های انسان مطرح کرد.

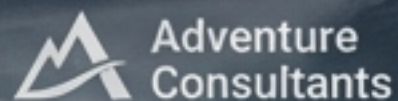


رویای قله: ظهور کوهنوردی تجاری

در دهه ۱۹۹۰، فتح اورست از یک تلاش اکتشافی به یک تجارت سودآور تبدیل شد. دو شرکت پیشرو در این عرصه، «مشاوران ماجراجویی» و «جنون کوهستان»، در بهار ۱۹۹۶ تیم‌هایی را به اورست هدایت می‌کردند.

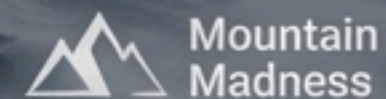


راب هال (مشاوران ماجراجویی):
کوهنوردی بسیار باتجربه و محتاط از نیوزلند. او با موفقیت ۳۹ مشتری را در سال ۱۹۹۴ به قله به قله رسانده بود و مشتاق بود تا پس از ناکامی در فصل ۱۹۹۵، این موفقیت را تکرار کند.



Adventure
Consultants

اسکات فیشر (جنون کوهستان):
کوهنوردی کاریزماتیک و جسور از آمریکا که به دلیل صعود بدون اکسیژن کمکی شهرت داشت. او مصمم بود تا با این صعود، اعتبار شرکت نوپای خود را تثبیت کند.



Mountain
Madness

بازیگران یک تراژدی

هر دو تیم متشکل از راهنمایان حرفه‌ای و مشتریانی با سطوح مختلف تجربه بودند. در میان آنها، چندین شخصیت کلیدی حضور داشتند:

بخش چپ: تیم مشاوران ماجراجویی

داگ هنس: کارمند اداره پست که سال قبل در چند قدمی قله مجبور به بازگشت شده بود و حال به او قول داده بود این بار به قله برسد.



ياسوكو نامبا: کوهنورد ژاپنی که با فتح اورست، به اورست، به دومین زن تاریخ تبدیل می‌شد که هفت قله را صعود کرده است.



بک ودرز: پاتولوژیست تگزاسی که برای فرار از افسردگی به کوهنوردی پناه آورده بود.



جان کراکاتر: روزنامه‌نگار مجله «اوتساید» که برای تهیه گزارش از تجاری‌سازی اورست در تیم حضور داشت.



بخش راست: تیم جنون کوهستان

آنا تولی بوکرایف: راهنمای قزاقستانی، که تصمیمش برای صعود بدون اکسیژن کمکی بسیار بحث‌برانگیز شد.



سندی هیل پیتمن: شخصیت اجتماعی نیویورکی که صعود خود را برای رسانه‌ها پوشش می‌داد.

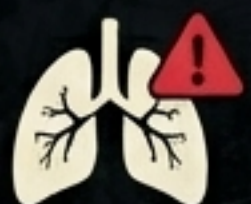


صعود و اولین نشانه‌های خطر

سفر به کمپ اصلی و مراحل هم‌هوایی بدون مشکل نبود و نشانه‌هایی از مشکلات آینده را آشکار کرد:



مشکلات تیم جنون کوهستان:
اسکات فیشر با تأخیرهای
تأخیرهای لجستیکی در تحویل
کپسول‌های اکسیژن مواجه شد. او به
جای هم‌هوایی، انرژی زیادی را صرف
حل این مشکلات کرد و خسته به
کمپ‌های بالاتر رسید.



علاوه بر این، یکی از شریپاهای کلیدی
تیم، Ngawang Topche، به دلیل اِدِم
ریوی (HAPE) بیمار شد و بعداً در
بیمارستان درگذشت.



مشکلات تیم مشاوران ماجراجویی:
داگ هنسن، علائم اولیه یخ‌زدگی در
انگشتان پا و حنجره را نشان داد. با
این حال، راب هال او را تشویق کرد که
به صعود ادامه دهد.

چالش مشترک: بیش از ۳۴ کوهنورد از تیم‌های مختلف قصد داشتند در یک روز (۱۰ مه) به قله صعود کنند
که پتانسیل ایجاد ترافیک سنگین در نقاط کلیدی مسیر را به همراه داشت.



حرکت به سوی قله: زنجیره‌ای از تأخیرهای مرگبار

در ساعات اولیه ۱۰ مه، تیم‌ها کمپ چهارم (ارتفاع ۷۹۰۰ متر) را به سمت قله ترک کردند، اما به سرعت با موانع پیش‌بینی‌نشده مواجه شدند:

05:۳۰

تأخیر اول: بالکنی (۸۳۵۰ متر)

شرپاها و راهنماها طناب‌های ثابت را نصب نکرده بودند. کوهنوردان نزدیک به یک ساعت در سرمای شدید منتظر ماندند. این یک شکست حیاتی در آماده‌سازی بود.

11:۳۰

تأخیر دوم: قدمگاه هیلاری (۸۷۶۰ متر)

بار دیگر، هیچ طناب ثابتی نصب نشده بود. انتظار یک ساعته دیگر باعث ایجاد یک «ترافیک انسانی» خطرناک در زیر قله شد.

این تأخیرها نه تنها انرژی و اکسیژن کوهنوردان را تحلیل برد، بلکه آنها را از برنامه زمانی ایمن خود بسیار عقب انداخت. سه نفر از مشتریان هال (هاچیسون، کاسیشکه و تاسکی) به دلیل ترس از اتمام اکسیژن، تصمیم عاقلانه گرفتند و به کمپ بازگشتند.

قانون ساعت ۲ بعدازظهر: عبور از نقطه بی‌بازگشت

یک قانون نانوشته اما حیاتی در اورست، «زمان بازگشت» است: برای فرود ایمن قبل از تاریکی، کوهنوردان باید تا ساعت ۲ بعدازظهر صعود را متوقف کرده و بازگردند، حتی اگر فقط چند متر تا قله فاصله داشته باشند. در ۱۰ مه، این قانون به طور فاجعه‌باری نادیده گرفته شد.



۱۳:۰۷: آناتولی بوکرایف به عنوان اولین نفر به قله رسید.

پس از ۱۴:۰۰:
بسیاری از کوهنوردان، از جمله رهبران، هنوز در
حال صعود بودند.

۱۵:۴۵: اسکات فیشر، خسته و بیمار، به قله رسید.

۱۶:۰۰: راب هال با داگ هنس، که اکسیژن مکملش تمام شده
بود، به قله رسید.

نقل قولی از گای کاتر: «برگرداندن کسی در آن ارتفاع بسیار دشوار است...
به صورتت می‌خندند و به راهشان ادامه می‌دهند.»

این تصمیم برای ادامه صعود، آنها را در بالاترین نقاط کوه درست در زمان شروع طوفان به دام انداخت.

فرود در دل طوفان

حدود ساعت ۳ بعدازظهر، هوا به سرعت رو به وخامت گذاشت. بارش برف آغاز شد و طوفانی تمامعیار تمامعیار با بادهایی به سرعت ۱۱۰ کیلومتر بر ساعت، جبهه جنوب غربی اورست را درنوردید.

• کاهش دید: دید به کمتر از چند متر رسید و طناب‌های ثابت و مسیر بازگشت به کمپ چهارم زیر برف مدفون شدند.

• کوهنوردان سرگردان:

- راب هال برای کمک به داگ هنسن در نزدیکی قله باقی ماند.
- راب هال برای کمک به داگ هنسن در نزدیکی قله باقی ماند.
- اسکات فیشر به دلیل بیماری و خستگی شدید، در زیر «بالکنی» از پا درآمد.
- گروهی متشکل از ۱۱ کوهنورد (شامل بک ودرز و یاسوکو نامبا) در فلات گردنه جنوبی گم شدند و در فاصله تنها ۲۰۰ متری از کمپ، در کنار پرتگاه کانگ‌شونگ، زمین‌گیر شدند.

«گلوله‌های برف که با باد ۱۱۰ کیلومتر در ساعت حمل می‌شدند، صورتم را می‌سوزاندند.»

شب‌ی در منطقه مرگ

در تاریکی و سرمای کشنده، نبرد برای بقا آغاز شد.

تلاش‌های آناتولی بوکرایف

بوکرایف که زودتر به کمپ چهارم رسیده بود، چندین بار به تنهایی به دل طوفان زد. او موفق شد سه نفر از اعضای تیم خود (پیتمن، فاکس و مدسن) را پیدا کرده و به کمپ بازگرداند. اما بک و درز و یاسوکو نامبا، که از تیم هال بودند و به نظر در حال مرگ می‌رسیدند، رها شدند. سایر کوهنوردان در کمپ برای کمک بسیار خسته بودند.

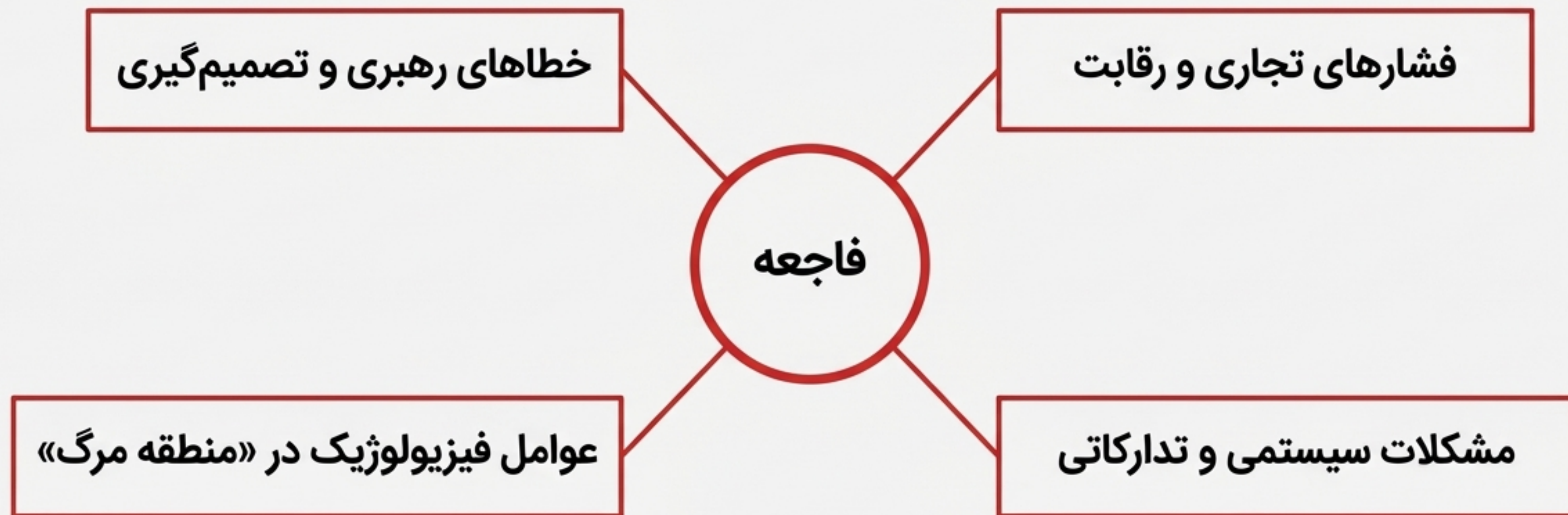
آخرین تماس راب هال

در اوایل صبح ۱۱ مه، هال از طریق رادیو از قله جنوبی گزارش داد. او که از سرمازدگی شدید رنج می‌برد، درخواست کرد تا با همسر باردارش در نیوزلند صحبت کند.

در آخرین مکالمه‌شان، نامی برای فرزند متولد نشده‌شان انتخاب کردند. هال به همسرش گفت: «خوب بخوابی عزیزم. لطفاً زیاد نگران نباش.» او اندکی بعد درگذشت.

کالبدشکافی یک فاجعه: چه چیزی اشتباه پیش رفت؟

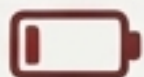
فاجعه اورست ۱۹۹۶ نتیجه یک عامل واحد نبود، بلکه حاصل انباشت مجموعه‌ای از خطاها و شرایط نامساعد بود که یک «طوفان کامل» را رقم زد. در ادامه، عوامل کلیدی این تراژدی را بررسی می‌کنیم:



رهبری تحت فشار: قضاوت مختل شده در ارتفاع

در شرایط بحرانی، رهبران تیم تصمیماتی گرفتند که مستقیماً به فاجعه منجر شد.

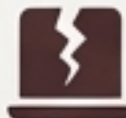
اسکات فیشر

خستگی مفرط: مشکلات لجستیکی قبل از صعود، توانایی جسمی و ذهنی او را در روز قله به شدت کاهش داده بود. 

عدم مدیریت تیم: به دلیل بیماری، نتوانست نقش خود را به عنوان راهنمای پشتیبان تیم به درستی ایفا کند. 

راب هال

دلبستگی عاطفی: اصرار او برای رساندن داگ هنسن به قله، با وجود وضعیت جسمی نامناسب هنسن، یک خطای بزرگ بود. 

نقض قوانین خود: او قانون بازگشت ساعت ۲ را که خود وضع کرده بود، زیر پا گذاشت. 

شکست‌های مشترک

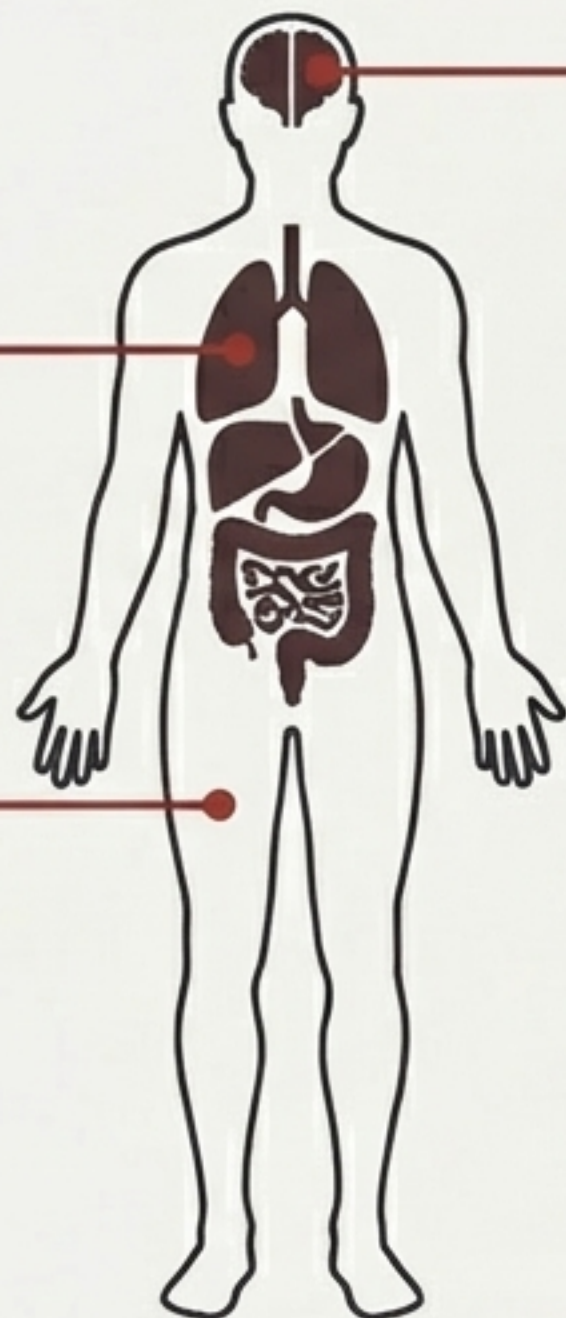
عدم اطمینان از نصب طناب‌های ثابت.

نادیده گرفتن پیش‌بینی‌های هواشناسی که از نزدیک شدن طوفان خبر می‌دادند.

نقل قولی از تحلیل موردی: «راهنماها... باید در زیر سوال بردن تصمیمات رهبران خود صریح‌تر عمل می‌کردند.»

فیزیولوژی منطقه مرگ: وقتی بدن و ذهن تسلیم می‌شوند

در ارتفاع بالای ۸۰۰۰ متر، بدن انسان شروع به مردن می‌کند. تأثیرات فیزیولوژیک کمبود اکسیژن (هایپوکسی) نقش مهمی در این فاجعه داشت.



اشاره به مغز:

- هایپوکسی هیپوباریک: فشار هوا در قله یک سوم سطح دریاست. این امر منجر به:
 - اختلال شدید در قضاوت: دلیل اصلی نادیده گرفتن زمان بازگشت.
 - کاهش عملکرد شناختی و کندی واکنش.

- ادم مغزی (HACE): تورم مغز. علائم آن (گیجی، عدم تعادل) احتمالاً در فیشر و هنسن وجود داشته است.

اشاره به ریه‌ها:

ادم ریوی (HAPE): تجمع مایع در ریه‌ها.

اشاره به کل بدن:

هایپوترمی و خستگی: پس از بیش از ۱۰ ساعت صعود، بدن انرژی خود را از دست داده بود. طوفان دما را تا طوفان دما را تا ۴۰- درجه سانتیگراد کاهش داد.

عامل تشدیدکننده آب‌وهوا:

تحقیقات نشان داد که طوفان باعث کاهش بیشتر فشار اتمسفر شد که جذب اکسیژن را ۱۴٪ دیگر کاهش داد و شرایط را مرگبارتر کرد.

جدال بر سر اکسیژن: ابزار بقا یا حس امنیت کاذب؟

تصمیم آناتولی بوکرایف برای راهنمایی بدون استفاده از اکسیژن مکمل، به یکی از محورهای اصلی بحث پس از فاجعه تبدیل شد.

دفاع آناتولی بوکرایف

او معتقد بود صعود بدون اکسیژن از افت ناگهانی هم‌هوایی در صورت تمام شدن کپسول جلوگیری می‌کند و برای او ایمن‌تر است. او ادعا کرد که اسکات فیش با این تصمیم موافق بوده و او یک کپسول برای شرایط اضطراری به همراه داشته است.



انتقاد جان کراکائر

وظیفه اصلی یک راهنما، ایمنی مشتریان است. بدون اکسیژن، بوکرایف هرچند از نظر جسمی قوی بود، اما از نظر ذهنی تحت تأثیر هاپوکسی قرار داشت، و نمی‌توانست به طور مؤثر به مشتریان در حال فرود کمک حال فرود کمک کند.

مشکل سیستمی: هر دو تیم با کمبود و مدیریت ضعیف منابع اکسیژن مواجه بودند، که نشان‌دهنده برنامه‌ریزی ضعیف برای شرایط اضطراری بود.

رها شده برای مرگ: داستان باورنکردنی بقای بک ودرز

* او به دلیل مشکلات بینایی ناشی از یک جراحی قبلی، در حین صعود توسط راهنمایش رها شد.

* در طوفان گرفتار شد و به کمای هایپوترمیک فرو رفت.

* دو بار توسط دیگر کوهنوردان مرده فرض شد و رها شد.

* پس از توسط دیگر کوهنوردان مرده فرض شد و رها شد.

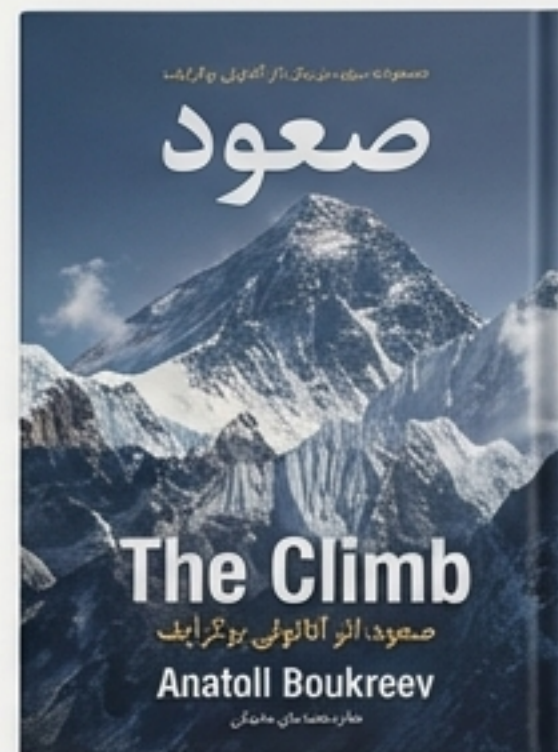
* پس از بیش از ۱۵ ساعت بی‌حرکتی در طوفان، به طور هوش آمد و به تنهایی مسیر بازگشت به کمپ را پیدا کرد.

توضیح پزشکی: حالت او احتمالاً یک «کمای هایپوکسی-هایپوترمیک» بود که متابولیسم بدنش را کاهش داده و از مرگ سلولی جلوگیری کرده بود.

نتیجه: او زنده ماند اما بینی، دست راست، و تمام انگشتان دست چپ خود را به دلیل سرمازدگی شدید از دست داد. داستان به نماد اراده انسان برای زندگی تبدیل شد.

پیامدها: جدال بر سر حقیقت

فاجعه ۱۹۹۶ به دلیل روایت‌های متناقض بازماندگان، به یک پدیده «راشومون» تبدیل شد.



«به سوی هوای رقیق» (Into Thin Air) اثر جان کراکائر:
این کتاب پرفروش، روایتی تکان‌دهنده از فاجعه ارائه داد اما به
انتقاد از عملکرد آناتولی بوکرایف، بسیار بحث‌برانگیز شد.

«صعود» (The Climb) اثر آناتولی بوکرایف:
این کتاب پاسخی به کراکائر بود که در آن بوکرایف از تصمیمات
خود دفاع کرد و روایت متفاوتی از وقایع ارائه داد.

این فاجعه و کتاب‌های پس از آن، بحث‌های جدی را در مورد تجاری‌سازی اورست، صلاحیت مشتریان، و اخلاق در منطقه مرگ
مرگ برانگیخت. (بوکرایف یک سال بعد در بهمن در کوه آناپورنا کشته شد).

درسی از لبه پرتگاه: شجاعتِ بازگشت

شاید مهم‌ترین درس فاجعه ۱۹۹۶ در داستان کسانی نهفته باشد که مشهور نشدند: کوهنوردانی مانند هاجیسون و کاسیشکه که از قانون «زمان بازگشت» پیروی کردند، قله را رها کردند و زنده ماندند.

فلسفه زمان بازگشت سه پیام کلیدی دارد:

۱. پافشاری همیشه یک فضیلت نیست. گاهی ادامه دادن، شجاعت نیست؛ بی پروایی است.
۲. بهترین زمان برای تصمیم‌گیری، «قبل از بحران» است، نه در میانه آن.
۳. هدف نهایی رسیدن به قله نیست، بلکه «بازگشت ایمن» است.

این یک درس حیاتی برای رهبران در هر زمینه‌ای است. شجاعت واقعی، گاهی در بازگشت به موقع است، نه ادامه دادن به هر بهایی.